

جلسه ۱۵۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمُ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا»

قبل از شروع در بحث هدیه می‌کنیم به روح مبارک مرحوم آقای آشیخ مسلم اسماعیلی رحمه الله که واقعاً سالیان عدیده‌ای که من با ایشان آشنا بودم و می‌شناختم ایشان را، از کسانی بود که در اخلاق و التزام به امور اخلاقی و امور دینی، فریادرسی به افراد اهتمام ویژه داشت واقعاً از جهات مختلف. خودش سر و وضعی نداشت اما در رسیدگی به نیازمندان واقعاً اهتمام خیلی خیلی فراوانی داشت، حتی نسبت به افغانستان و مراکز مذهبی و علمی افغانستان و کتاب جور کند یا افراد بفرستند برای آن‌جا و مستمندانی که از جهات مالی و امثال ذلک و خب افرادی هم به ایشان چون صدق و صفا از ایشان دیده بودند و اهتمام، کمک می‌کردند و ایشان واسطه‌ی در خیر بود که این کارها را انجام می‌داد. متأسفانه ایشان هم به‌خاطر ابتلاء به کرونا آن‌طور که شنیدم به رحمت خدا رفتند. اتفاقاً همین چند روز پیش‌ها هم توی مسیر و این‌ها، چون منزل‌شان هم توی همین کوچه‌ی ادیب است که ما هم معمولاً مرورمان از آن کوچه هست خیلی وقت‌ها یا ایشان را می‌دیدیم یا گاهی سلام و علیک می‌کردیم و خیلی به من هم لطف داشت ایشان. حالا هدیه می‌کنیم به روح مبارک ایشان ثواب یک حمد و سه بار سوره‌ی مبارکه‌ی توحید و یک صلوات.....

مراسم تشییع و تدفین ایشان هم همین ساعت‌های مصادف با درس‌ها و کلاس‌ها بود که توفیق این‌که مباشرتاً شرکت کنیم نبود، حالا ثواب این بحث‌ها را ان شاء الله اگر خدای متعال ثوابی عنایب بفرماید ایشان را هم در آن شریک می‌کنیم رحمه الله علیه.

خب بحث در اجوبه‌ای بود که و ایراداتی بود که داده شده است به استدلال به روایت «ما لا یدرک کله لا یترک کله» برای وجوب اتیان به ما بقی از آن مرکب و توان انجام آن هست و متعذر نیست.

اشکال سومی که مطرح هست اشکال باز محقق خوئی در دوره‌ی مصباح‌الاصول که ایشان می‌فرمایند که این روایت مجمل است و نمی‌دانیم مفاد او امر مولوی است یا امر ارشادی است که اگر مولی باشد به بحث ما مربوط می‌شود، اگر ارشادی باشد به بحث ما مربوط نمی‌شود. توضیح ذلک، توضیح این است که اگر حدیث شریف معنایش این باشد که «ما لا یدرک کله» یعنی یک تکلیفی که دارای افراد و مصادیقی است که حکمی روی آن افراد و مصادیق آورده شده و شما حالا همه‌ی آن‌ها را نمی‌توانی انجام بدهی، این‌جا «لا یترک کله» این‌جور نیست که همه را رها کنی بگویی چون بعضی‌ها را نمی‌توانم امتثال کنم بقیه را هم امتثال نمی‌کنم. اگر این مراد از حدیث شریف باشد خب این امر «لا یترک کله» می‌شود امر ارشادی، چون خود عقل همین حرف را می‌زند، این تکلیف و این، این‌جا شارع تکلیف آورده، آن‌جا تکلیف آورده، آن‌جا تکلیف آورده، حالا چندتای آن را نمی‌توانی انجام بدهی تکلیف دیگری که ساقط نمی‌شود که، خب عقل می‌گوید باید بیاوری. مثلاً کسی ده‌تا نمازش قضا شده، نماز صبح عصر فلان، خب شارع می‌گوید اقض این نماز صبح را، اقض این نماز ظهر را، اقض این نماز عصر را، اقض این نماز مغرب را، اقض آن نماز عشاء را و اقض باز آن نماز صبح را. خب حالا یک روزش را نمی‌توانم انجام بدهم خب آن اقض‌های دیگر که از بین نمی‌رود که، پس عقل می‌گوید آن‌ها را امتثال کنم. این‌ها که واجب ارتباطی نیستند که اگر بعضی‌اش چیز شد تکلیف بقیه برداشته بشود که. پس اگر این صورت را مراد باشد این می‌شود چی؟ این می‌شود امر و یا نهی آن می‌شود ارشادی. اما اگر مراد از «ما لا یدرک کله لا یترک کله»، «ما» یعنی آن تکلیف، آن مأموریه که ابعاض دارد، اجزاء دارد، شرائط دارد، این اگر همه‌ی اجزاء و شرائط آن را نمی‌توانی بیاوری بقیه را بیاور، خب این‌که عقل

نمی‌گوید که. این اگر باشد پس «لا یتَرَک» آن می‌شود تکلیف، مولوی است تکلیف. پس بنابراین این‌جا امر مردد است این مقصود است یا آن مقصود است؟ و به قول ایشان قرینه‌ای بر تعیین یکی از این‌ها نیست. از آن طرف جامعی بین امر مولوی و امر ارشادی هم وجود ندارد که بگوییم جامع مقصود است، از این لا یتَرَک جامع مقصود است، جامع بین ارشادی و تکلیفی.

س: چون بعث ندارد دیگر درست است؟

ج: بله؟

س: چون بعثی در کار نیست در ارشادی ...

ج: ارشادی بعث در کار نیست پس، خب جامع هم ندارد که.

پس یا این باید مراد باشد یا آن باید مراد باشد، جامع هم که ندارد مرجحی احدهما بر دیگری هم ندارد که تکلیفی باشد تا مربوط به بحث ما بشود یا ارشادی باشد که مربوط به بحث ما نیست قهراً مجمل می‌شود، ما حدیث شریف را نمی‌فهمیم معنایش چی هست. به‌خاطر اجمال قابلیت استدلال ندارد. این فرمایش ایشان هست که استقرعلیه در دوره‌ی مصباح‌الاصول که ظاهراً دوره اخیر است.

این فرمایش هم محل اشکال و ایراد هست به همان مبنایی که حالا رایج هست و شاید خود ایشان هم یک‌جاهایی فرموده باشد و آن این است که این‌که می‌گوید جامع ندارد این ارشادیت و مولویت، این‌ها دعاوی هستند، مستعمل‌فیه کلام در همه‌ی موارد یکی است، دعاوی فرق می‌کند. مثلاً «فأتوا بسورة من مثله» با آن جایی که می‌گوید داعی تعجیز است، می‌خواهد بفهماند که شما عاجز هستید و آن جایی که می‌گویید «فأتوا بهذا» یا «ایت بهذا» مستعمل‌فیه آن یکی است، همه‌اش هم بعث است، مراد جدی‌اش هم بعث است منتها این بعث را یک جایی به داعی برانگیخته شدن و این انجام می‌شود، یک‌جا نه برای توجه به یک امری.

س: ارشاد هم آن وقت بعث؟؟؟ توی این‌جا درست است فرمایش‌تان، ارشاد هم بعث هست؟

ج: بعث هست بله.

س: نه توی ارشاد فرض این است که اخبار است دیگر ...

ج: نه نه.

س: اگر فرض ایشان باشد جوابتان چی هست؟ که فرض این است که توی ارشاد اخبار ...

ج: مجاز نیست، یعنی ...

س: نه اصلاً اخبار، انشاء به داعی اخبار است.

ج: نه این هیأت إفعال در همه‌ی جا چه ارشادی باشد چه تکلیف مولوی باشد مستعمل فی‌هایش فرق نمی‌کند. در بعث نسبت بعثیه استعمال می‌شود. منتها این نسبت بعثیه تارةً به طرف القاء می‌شود به داعی برانگیخته شدنش، تارةً القاء می‌شود به داعی توجه دادنش به آن مرشدالیه آن. و الا هیچ فرقی نمی‌کند، خود ایشان هم این مطلب را می‌فرمایند. این‌ها چون به اختلاف دعاوی برمی‌گردد فلذا اشکال ندارد. خب حالا یک امر می‌گویید چندجور داعی از آن دارید، چند جور داعی دارید ...

س: نه کلی فرمایشتان را قبول من حاج آقا، یک چیز دیگر می‌خواهم عرض بکنم. اگر ایشان بگویند آن لا یترکی که برای ارشاد است اصلاً بعث در آن نیست، اصلاً «لا یترک» یعنی ترک نمی‌شود ...

ج: نمی‌شود نباشد مجاز است؟

س: ???

ج: مجاز است؟ مجاز است؟

س: نه اصلاً ...

ج: قائل نیست خودش هم مبناءاً هم ببناءً ...

س: اصلاً فعل مضارع است اصلاً ...

ج: می‌دانم ...

س: فعل مضارع بعثی هم نیست، ترک نمی‌شود، از یک امر واقعی دارد خبر می‌دهد ...

ج: می‌دانم ...

س: فرمایش شما حاج آقا جای گفتن دارد ولی این هم شما سدّ این مطلب هم نکردید برایش ...

ج: نه، چه «لا یتُرک» را نهی بگیری چه نفی بگیری ...

س: نه نفی واقعی نه نفی به داعی انشاء. ببینید حاج آقا نفی به داعی انشاء فرمایش شما درست است، ولی در نفی واقعی است ...

ج: نفی واقعی یعنی چه؟

س: نفی واقعی یک ارشاد است دیگر، ترک نمی‌شود، خبر دارد می‌گوید از یک امر انشائی و یک امر عقلی...  
ج: ترک نمی‌شود یعنی چی؟

س: از یک امر عقلی دارد خبر می‌دهد ...

س: ایشان می‌گویند نهی آن ارشادی است ...

س: نه نه اجازه بفرمایید یک لحظه اجازه بفرمایید. الان می‌گوییم «لا یتُرک» شما فرمودید در جلسه‌ی گذشته هم که «لا یتُرک» چه نهی باشد چه نفی باشد فرقی نمی‌کند، چرا؟ چون آن نفی را اخبار به داعی انشاء می‌گرفتیم درست است؟

ج: بله، اخبار نه ...

س: نه اخبار به داعی انشاء می‌شود دیگر آن ...

ج: نه نه.

س: «لا یتُرک» مثل زراره می‌گوید یتوضاً، اخبار به داعی انشاء هست دیگر آن که فرمودید فرق نمی‌کند در جلسه‌ی گذشته. مثل این که بگوید تتوضاً، یا بگوید مثلاً تتوضاً یا بگوید تتوضاً فرقی نمی‌کند دیگر، این را می‌فرمودید جلسه‌ی گذشته. من می‌خواهم بگویم آقا اصلاً اخبار به داعی انشاء اخبار حقیقی است، با ارشاد این هم سازگار است، اخبار حقیقی است از یک امر عقلی دارد خبر می‌دهد ...

ج: نه حرف سر این است که این چه نهی باشد چه نفی باشد مفاد یکی است ...

س: نیست، اگر نفی اخبار به داعی انشاء باشد یکی است ...

ج: داعی فرق می‌کند ...

س: فرمایش تان درست است حاج آقا، ببینید اگر نفی مثل یعید الصلاة باشد اخبار به داعی انشاء، چه بگویی  
أعد چه بگویی یعید الصلاة این یکی است درست است؛ ولی اگر اخبار حقیقی باشد نه اخبار به داعی انشاء،  
حقیقتاً دارد خبر می دهد از یک امر عقلی ...

ج: چه امر عقلی؟

س: از همین امر ارشادی ...

ج: می دانم، نه ارشاد به ....

س: این احتمال را؟

ج: نه، استعمال می کند در همان معنای خودش که نسبت بعثیه باشد ...

س: خب باشد حاج آقا، این فرمایش شما را ما قبول داریم، این را چه جوری سدّ می کنید، این احتمالی که ما  
داریم می گوئیم را؟ که آقا امر ارشادی است این هم اخبار ...

ج: می دانم مستعمل فیّه آن، بالاخره ....

س: به داعی انشاء نیست که مثل لا تعید الصلاة و أعد باشد...

ج: بالاخره مستعمل فیّه آن چی هست؟

س: اخبار است ...

ج: مستعمل فیّه که اخبار نیست ...

س: چرا چرا ...

ج: داعی اخبار است ...

س: نه نه مستعمل فیّه اخبار است ...

ج: نه، یعنی مفهوم اخبار؟

س: بله بله اخبار دیگر از یک امر عقلی ...

ج: الله اکبر، آن جا هم همین جور است ...

س: نه نه حاج آقا ببینید ....

ج: بابا مستعمل فیه که اخبار نمی شود ...

س: بین حاج آقا ما سه تا چیز داریم یک اُعد داریم مثل توی آن جا، اُعد با لا تعید الصلاة فرقی ندارد چرا؟ چون در یکی حقیقتاً انشاء است، در یکی اخبار به داعی انشاء است، این دوتا با هم فرقی ندارد. ولی اگر واقعاً یکی اخبار از یک امر خارجی باشد نه اخبار به داعی انشاء باشد، این جا که دیگر مستعمل فیها یکی نیست که، دارد از یک امر عقلی خبر می دهد. می گوید آقا «ما لا یدرک کله لا یتُرک کله» نه این که اخبار به داعی انشاء باشد ...

ج: «لا یتُرک» بالاخره این جا ...

س: «لا یتُرک» هست، «لا یدرک» و لا یتُرک ...

ج: «لا یتُرک» هم باشد ...

س: ولی اخبار به داعی انشاء هم نیست ..

ج: نه نه نه.

س: این را چه جوری جواب می دهید؟

ج: «لا یتُرک» هم که باشد یعنی نفی باشد یعنی چی؟ یعنی می گوید ترک نمی گردد ...

س: بله ولی به داعی انشاء هم ...

ج: حالا نه، ترک نمی گردد دوتا داعی دارم که می گویم، برای آن حصه می خواهم تو را توجه بدهم به حکم

عقلت، برای آن حصه می خواهم بعثات کنم و تحریکت کنم که انجام بدهی چه اشکالی دارد؟

س: پس الان جامع بعث توانستید پیدا بکنید اگر اخبار حقیقی باشد؟

ج: بله؟

س: جامع بعث نتوانستید پیدا کنید دیگر اگر اخبار حقیقی باشد ...

ج: چرا؟ چون ....

س: اگر اخبار حقیقی باشد نه اخبار به داعی انشاء ...

ج: بابا آن اخبار شما اشتباه‌تان این‌جا هست که اخبار مال داعی است نه موضوعه است ...

س: نه ما می‌گوییم داعی نیست ...

ج: بابا موضوعه آن فرق نمی‌کند «لا یتُرک» در مقام ارشاد با «لا یتُرک» در مقام تکلیف هیچ فرقی از نظر مستعمل‌فیه نمی‌کند ...

س: می‌گوییم ما سه تا چیز داریم، آخر شما دوتا چیز در نظر می‌گیرید فرمایش‌تان هم درست است ولی  
سومی را در نظر نمی‌گیرید ...

ج: می‌گیریم

س: اخبار به داعی انشاء نیست، اخبار حقیقی از یک امر عقلی است، این چه جوری جامع دارد با آن؟

ج: بابا اخبار قبول داریم اخبار از یک امر ...

س: داعی‌اش هم نیست مستعمل‌فیه آن هست نه داعی‌اش باشد، اخبار به داعی انشاء نه، بلکه اخبار ...

ج: ارشاد هم یعنی نیست؟

س: همین، با ارشاد سازگار است دیگر، اخبار حقیقی حقیقی است ...

ج: خب می‌دانم ارشاد هست یا نیست؟

س: ارشاد هست ولی دیگر بعث توی آن نیست که با آن مشترک ...

ج: بعث یعنی چه توی آن نیست؟

س: نیست بعث ...

ج: آخر بابا معنایش نسبت بعثیه است ...

س: نه نیست آخر ...



ج: بابا عجب است واقعا! «لا یتُرک» نفی، چکار می‌کند؟ هرچی مفادش است، «لا یتُرک» هرچی مفاد آن هست هم در آن مقام است هم در این مقام است. اگر نهی هم هست هرچی مفادش هست در آن مقام و این مقام فرقی نمی‌کند.

س: توی مستعمل<sup>۱</sup> فیه اگر اخبار و انشاء دوتا باشند قبول دارید فرق دارند؟

ج: نه نیست ...

س: خب چرا؟ شما دلیل شما بر این مطلب چی هست؟

ج: چون توی مفهوم اخبار و انشاء که استعمال نمی‌شود که ...

س: چرا، وقتی ارشاد باشد ارشاد یعنی چی؟ یعنی خبر از یک واقعی دارد می‌دهد. آقا در حکم عقل ...

ج: بابا هیأت یک معنای اسمی ندارد که، اخبار معنای اسمی است ...

س: خب این جا معنای اسمی باشد ...

ج: بابا «لا یتُرک» هیأت «لا یتُرک» ...

س: «لا یتُرک»

ج: «لا یتُرک» هیأت «لا یتُرک» این هیأت که در من اسمی استعمال نمی‌شود یعنی اخبار، یعنی زیرنویس آن اخبار نیست.

س: باشد، آن که درست است ...

ج: خب همین را دارند آقایان می‌گویند ...

س: نسبت خبریه باشد نه نسبت بعثیه ...

ج: بابا این ها همه خارج از مستعمل<sup>۱</sup> فیه است ...

س: یعنی شما قبول ندارید ما یک نسبت خبریه داریم یک نسبت بعثیه؟ این را که نمی‌توانید منکر بشوید که ...

ج: نسبت خبریه یعنی چه؟

س: یعنی خبر، یعنی به هر حال دیگر وقتی فعل و فاعل باشد یک خبری دارد می‌دهد دیگر اما بعث نمی‌خواهد بکند ...

ج: می‌دانم ...

س: همه حرف‌مان همین است، نسبت را قبول داریم هست نمی‌خواهیم بگوییم که معنای اسمی است ولی  
نسبة خبریه لا نسبة بعثیه ...

ج: بابا نسبت خبریه گاهی به داعی اخبار گفته می‌شود ...

س: نسبت خبریه است داعی‌اش هم اخبار است هیچ انشائی توی آن نیست ...

ج: آقای عزیز صبر کنید. نسبت خبریه گاهی به داعی اخبار گفته می‌شود، گاهی به داعی انشاء و بعث گفته می‌شود، داعی‌ها فرق می‌کند؛ پس می‌شود یک نسبت خبریه را به کار برد و دوتا داعی داشت نسبت به حصه‌ای که کلام شامل آن می‌شود ارشاد، نسبت به حصه‌ای که آن حس اخبار و تکلیف و مولویت. این یک امری است که در اصول گفته شده خود ایشان هم جاهایی فرموده یاد ما هم دادند. در مقام دیدم که به خدمت شما این من این جواب توی ذهن خودم بود، نگاه کردم دیدم آقای تبریزی اسم نمی‌برد از استاد، حالا یک فرقی بین آقای حاج کاظم و آقای تبریزی این‌ها بود، آقای حاج کاظم معمولاً می‌فرمود از دو لب مبارک استاد شنیدم، آن وقت آقای تبریزی می‌گفت می‌فرمود یا گاهی هم دیگر اسم هم نمی‌برد؛ و ما یقال جوابش این است. حالا ایشان این‌جا می‌گویند ما یقال. ایشان فرموده که ما در «اوفوا بالعقود» چی می‌گوییم؟ ما در «اوفوا بالعقود» می‌گوییم هم ارشاد به صحت است در مثل معاملات، هم جایی که مثل معاملات نیست می‌گوییم وجوب تکلیفی است. عقد بسته با یک کسی که فلان کار را برایش انجام بدهم، تعهد کرده، می‌گوییم «اوفوا بالعقود» هم بیع را می‌گیرد که ارشاد به صحت آن هست، هم آن را می‌گیرید، هم تکلیف را می‌گیرد هم وضع را، ارشاد است، نسبت به آن ارشادی است، نسبت به آن تکلیفی است. همین‌جا توی همین بحث ایشان فرمودند جواباً لکلام ایشان که حالا به همه اشاره کردند که لا یقال این‌جوری است که؟؟؟ و این اشکالی ندارد. پس بنابراین این‌که.... ما باید ببینیم ظهور این‌جا چی هست؟ «ما لا یدرک کله لا یتدرک کله»

این «ما لا یدرک کله» اگر واقعاً یک جامعی است که هردو را می‌گیرد خب «لا یتُرک» نسبت به آن مقدارش می‌شود تکلیفی، نسبت به آن مقدارش می‌شود وضعی، یعنی ارشاد. آن‌جا که معلوم است شارع حکم تکلیف جدید نمی‌خواهد بیاورد که، خب تکلیف کرده گفته اقص هذا، اقص هذا، اقص هذا، خب من چندتای آن را نمی‌توانم این را که می‌توانم دوباره امر مولوی که لازم نیست این‌جا بیاورد که، خب دارد. پس این ارشاد است، فقط می‌خواهد بگوید توهم یک‌وقت نکنی که آن‌ها چون نمی‌شود این امر ندارد، هست. در نسبت به آن‌ها هم می‌گوید امر مولوی است، آن‌هایی که از اجزاء و شرائط بوده و حالا همه را نمی‌توانی بیاوری. اشکالی در این جهت نیست.

بنابراین این جواب هم که جواب سوم بود که محقق خوئی در این دوره فرموده محل اشکال است. خود ایشان یک ان‌قلت قلت این‌جا دارند. می‌فرمایند که ممکن است شما بگویید نه ما این اجمال را می‌توانیم برطرف بکنیم و آن این است که مگر اوامر مولا ظهور در مولویت ندارد؟ مولا است دارد حرف می‌زند. ظاهر امرش مولوی است. به قرینه این‌که این ظاهر امرش مولوی است پس می‌فهمیم که ما لا یدرک مال کجا است؟ مال آن‌جایی است که مولویت می‌شود به‌کار برد. یعنی اجزاء و شرائط؛ نه آن‌جایی که کلی است که افراد است و روی افراد حکم برده، به این قرینه.

جواب: می‌گویند که ظهور اوامر و نواهی در مولویت که ظهور وضعی نیست. ظهور یک ظهور اطلاقی است. یعنی وضع نشده، نهی یا صیغه نهی یا صیغه امر برای این‌که مولویاً استعمال بشود.

س: ظهور مقامی؟؟ مولا؟؟

ج: بله، این ظهور است. این در کجا این ظهور حال می‌تواند؟ در جایی که متعلق امر مولا مشخص باشد یا نهی مولا، حالا نمی‌دانیم به این چیز معین امری که کرده مولویاً است یا ارشاداً است؟ این‌جا ظاهر حالش این است که مولوی است به این امر مولا، اما اگر جایی متعلق مردد است؛ این است تا مولوی باشد یا این است تا این‌که ارشادی باشد. این‌جا ما نمی‌توانیم به واسطه مولویت مولا معین کنیم متعلق کدام است. شبیه این در اصول گفته می‌شود، در فقه هم گفته می‌شود که یک وقت ما نمی‌دانیم از این کلام چی مقصود است؟

قرینه‌ای نیست. اصالة الحقیقه می‌گویند آن معنای حقیقی مقصود است. اما اگر می‌دانیم مرادش چیه، با اصالة الحقیقه نمی‌توانیم جاری کنیم بگوییم همین به معنای حقیقی است.

س: به خلاف سید مرتضی که می‌گوید.

ج: این جا هم شبیه او ایشان حرف می‌زنند فرمایش شیخ که اگر متعلّق معین بود؛ حالا نمی‌دانیم مولا که امری روی این امر معین آورده؛ علی سبیل الارشاد آورده یا علی سبیل المولویه آورده؟ خب ظاهر مقام این است که علی سبیل المولویه دارد می‌آورد. اما اگر نمی‌دانیم به این تعلق گرفته امر یا به آن تعلق گرفته امر؟ نمی‌دانیم موضوع؛ کلی‌ها افرادی است که روی هر فردی تکلیف آورده است، موضوع این است؟ یا موضوع؛ کل‌ها ابعاد و اجزاء است؟ اگر این باشد امر می‌شود مولوی، اگر آن باشد امر می‌شود ارشادی، این جایی که ما مردد هستیم نمی‌توانیم با این که مولوی است پس متعلّق آن است. «إن قلت: ظهور الأمر فی المولیة یعیّن احتمال تعذّر بعض أجزاء المركّب» این را معین می‌کند. «فلم یبق إجمالاً فی الروایة قلت: هذا انما یصح فیما اذا علّم متعلّق الامر و شكّ فی كونه مولویاً أو ارشادیا و أما إذا دار الامر بین تعلّقه بما لا یصح تعلّقه به إلاّ إرشادياً و بین تعلّقه بما یكون تعلّقه به مولویاً فلا ظهور للأمر فی تعین متعلّقه، اذ لیس ظهور الأمر فی المولیة ظهوراً وضعياً لیكون قرینة علی تعین المتعلّق»، اگر وضعی بود خب درست؛ «بل هو ظهور مقامی ناشئ عن كون المتكلم فی مقام الجعل و التشريع» مولا است؛ نام‌گذاری می‌خواهد بکند، تشريع می‌خواهد بکند «فلا یصلح للقرینة علی تعین المتعلّق».

پس با این بیان‌شان هم می‌فرمایند که؛ این هم یک هم قاعده‌ای است خودش، یکی از قواعدی است که در ثنایای کلام افاده می‌فرماید. ولی اشکال خب این تتمه آن مطلب خودشان بود. ما اصل عرض‌مان این است که اصلاً این جا دوران نمی‌شود و «ما» اطلاق دارد و هر دو را می‌گیرد، اشکال هم ندارد و معلوم می‌شود داعی‌اش نسبت به آن این است، داعی‌اش نسبت به این ...

س: جامع نسبت بهی؟؟ هم که فرمودید؟؟

ج: بله، مثل این که می گوید «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» (بقره/۳۲) خدا می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»، خب اشکال ندارد. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» می گوئیم نسبت به الله، ارشادی است، نسبت به رسولش مولوی است. س: می دانم، آن جامع نسبت بهی؟؟ که فرمودید بنابر لایترک و لایدرک بود دیگه، درست است؟ بنابر لا یدرک و لا یتترک می گوئید جامع نسبت خبریه است ولی درواقع؟؟ مختلف است، درست است؟ ج: نه، در لا یتترکش که...

س:؟؟

ج: و آن که موضوع است. لا یتترک

س: در نسبت

ج: آره، آره، نسبت زجریه است دیگه لا یتترک

س: اما در لا یتترک و لا یدرک جامعش نسبت خبریه است،؟؟ مختلف است

ج: این جا بعد حالا من.... ظاهراً شیخنا الاستاد در آن مسائل و فلان راجع به این هم یک مطلبی داشته باشند. حالا این را می گذاریم برای بعد که من یک دقتی بکنم در کلام استاد چون ظاهراً در این بحث هم ایشان یک مطلبی دارند که باید دقت کنیم ببینیم چه می فرمایند. این هم جواب سوم که تا حالا این جواب هایی که داده شد قانع کننده نبود.

جواب چهارم؛

س: حاج آقا؛؟؟ ظهور مقامی است،؟؟ آن عبد و مولا به؟؟ که هست در عند التردید چه معین باشد چه معین نباشد موضوع، اما عند التردید وقتی ما از ظهور مقام این را بفهمیم که این لا یتترک، لا یتترک مولوی است ما نمی خواهیم به واسطه خود این اصالة المولویه موضوع را تأیید کنیم که ایشان؛ ایشان ظاهراً فرمایش شان ظاهراً این است؛ می گوید که اصل اصالة المولویه می آید خود حالت لا یتترک را مشخص می کند. نمی آید موضوع متعلق را که مشخص بکند. شما می خواهید این کار را بکنید. ما نمی خواهیم این کار را بکنیم. ما می خواهیم این که عند التردید چرا شما شما می آید می گوئید که حتماً این از عند التردید وقتی به درد

می خورد اصالة المولویه که موضوع معین باشد؛ نه، مناط ظهور مقامی هر دو را شامل می شود. ظهور مقامی می گوید پس مولوی است؛ وقتی شک داری، به هر نحوی شک داری، چون مولا دارد با عبدش صحبت می کند پس ظاهراً مقامی است؟؟ ما از این که لا یعقل مولویه فی کلی و فردش؛ از این می فهمیم پس یتعین بالکل.

ج: شاید نظر شریف ایشان به این باشد که این جا می شود محفوف بما یحتمل القرینه می شود. چون اگر متعلق را بدانی چیه، الان متعلق را نمی دانی چیه، بدانی خودش قرینه می شود برایت. پس احتمال می دهی که این حالتی که در مقام تشریع است نه، چون متعلقش معلوم است قرینه می شود. و در جایی که محفوف بما یحتمل القرینه بشود ظهور منعقد نمی شود. اما به خلاف جاهایی که موضوع معین است، دیگه این ما یحتمل القرینه این جا نیست. این موضوع که معین است. حالا نمی ادیم مولا خواسته از باب تشریع و قانون و مولویتش حرف بزند یا.... ظاهرش این است که از باب مولویتش هست.

حرف قوی ای است. حالا تا ببینیم آقای...، احتمال می دهم استادم نخواستند از این جهت اشکالی داشته باشند. شاید جهت دیگری باشد ولی چون الان استظهار کافی ندارم بگذاریم برای جلسه بعد.

جواب چهارم این است که این را بگوییم که این «ما لا یدرک کله لا یتربک کله»، این یک قضیه؛ دو جور حالا تقریب این جواب چهارم به دو نحو؛ یکی اش این است که این یک قرینه لبّی، یک قید لبّی دارد. «ما لا یدرک کله لا یتربک کله»، در جایی است که آن مابقی نقل نیست؛ آثاری بر آن مترتب است. درست است؛ اثر مرتبه عالیه کذا به این بوده که تمام اجزاء و شرائط بیاید. اما حالا اگر همه ی اجزاء و شرائط نمی تواند بیاید کجا است که «لا یتربک کله»؟ در جایی است که مصلحتی داشته باشد یا آن مصلحت ذات مراتب بوده که باز هم باقی بوده که لغو نباشد. پس «ما لا یدرک کله لا یتربک کله» یعنی در جایی که آن باقی مانده اثری بر آن مترتب است، چیزی بر آن مترتب است و الا لغو است. چرا لا یتربک کله؟ و ما در مواردی که یک معجونی است، یک مرکبی است و ابعاضی از آن نمی شود آورده بشود، شرائطی از او را نمی شود مراعات بشود

نمی دانیم. پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می شود در این موارد؛ خلافاً ل آن جاهایی که افراد باشد. این که معلوم است. هر کدام تکلیف جدا داشته و مصلحت و این هایش باقی است. همان حرف عقلی است. س: همین که خودش بالاطلاق دارد می گوید معلوم نمی شود که در تشریعات خودش و ابعاض اثر دارند؟ ج: بله؟

س: یعنی درواقع اِنّا می فهمیم. وقتی به اطلاق دارد می گوید اِنّا می فهمیم که ... ج: این مثل همان حرفی است که در «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده/۱) بعضی ها می گویند دیگه؛ «أَوْفُوا بِالْعُقُود» یعنی «أَوْفُوا بِالْعُقُود» صحیحه فلذا می گویند نمی شود به «أَوْفُوا بِالْعُقُود» برای جایی که شک داری.... س: نه می دانم، این جا وقتی بالاطلاق

ج: این هاعقدهایی که صحیح است، این جا هم یعنی چه؟ یعنی ما لا یدرک کله، آن که همه ی اجزاء، نمی توانی همه ی اجزاء و شرائط و این هایش را بیاوری همه اش را ترک نکن، خب یعنی در جایی که اثری برایش ...، و الا یعنی چه؟

س: می دانم، تمسک هم در شبهه مصداقیه خودش نمی شود چرا؟ چون .. ج: نه، با توجه به این قید پس این جوری می شود. س: می دانم ولی با حفظ این مطلبی که می فرمایید و درست هست با توجه به اطلاق امر به این قضیه اِنّا می فهمیم که تمامی ابعاض اثر دارد....

ج: نه. س: مثل لعن الله بنی امیه، می فهمیم که همه ی ابعاض ...، همه شان دارند می گویند انجام بده دیگه؟ ج: بله.

س: پس به اطلاق، پس می فهمیم اثر دارد که گفته انجام بده؛ اِنّا این طور می فهمیم ج: نه، اگر نگویید؛ مقید است و الا به اطلاق نگفته، اگر گفتید مقید لبّی دارد یعنی این س: نه، وقتی مطلق امر کرده شما

ج: نه، مطلق امر نکرده دیگه، مقید لبّی دارد دیگه

س: ظاهرش که مطلق است که

ج: نه، مقید لبّی همراه، محفوف.

این یک بیان است. بیان دیگری هم که گفته می‌شود که هر دو استاد ما دارند هم مرحوم آقای مؤمن رحمه الله در تسدیدالاصول، هم شبیه آن را تقریباً مرحوم آقای تبریزی در این‌جا. می‌فرمایند که این قاعده یک قاعده عقلایی است، یک حرف عقلایی است، توی مردم هم رائج است که می‌گویند «ما لا یدرک کله لا یتدرک کله» این کجا می‌گویند این حرف را؟ در جایی می‌گویند که یا افراد متعدد است که هر کدام حامل مصلحتی است و ربطی به دیگری ندارد یا جایی که مصالح ذو مراتب است که اگر بخشی‌اش به خاطر بعضی از چیزها نبود اصل مطلب باقی است. این عبارت وقتی به عرف القاء می‌شود که توی ذهن خودش، توی ارتکاز خودش چنین مطلبی است و این مطلب مطلب تعبدی نیست، یک مطلب ارتکازی است. این از این عبارت هم همین را می‌فهمد.

س: این تکمله بیان قبلی است تقریباً

ج: نه، این، حالا تفاوتی دارد با همدیگه، این، یعنی این‌جا چون این ارتکاز عرف است پس این کلام وقتی القاء به عرف می‌شود همان جوری که خودش دارد، همان قاعده‌ای که خودش دارد می‌گوید همان را دارد می‌گوید به ما،

س: یعنی رنگ می‌دهد به آن

ج: آره.

س:؟؟ آن اطلاقش به خاطر همان لغویت بیان قبلی است دیگه

س: نه، نه، نه

ج: آن عقلی است

س: آن عقلی درست است. می‌خواهم بگویم ارتکاز هم منشأ همان؟؟ است



ج: بله، نزدیک است به هم فلذا گفتیم؟؟ تقریب

س: ما این را متوجه نشدیم فرقی با لعن الله بنی امیه چیه؟

ج: بله؟

س: فرقی با لعن الله بنی امیه چیه؟

ج: چون آنجا تأکید کرده، ببینید؛ همان جا هم بعضی ها می گویند نه مقید است

س:؟؟ نه، حالا بر فرض قبول آن مبنا فرقی چیه؟ آنجا هم دارد می گوید آن هم قید لبّی است دیگه، آن

موقع این را نمی شود لعن کرد ولی وقتی گفته همه را لعن بکن پس می فهمیم که مؤمن بین آنها نیست. فرقی

ندارد با همدیگه، تفاوتی ندارد؟؟

س: قضیه خارجیّه است. بنی امیه قضیه خارجیّه است. دارد می گوید بنی امیه قاطبه

س: فرقی ندارد که، ربطی به خارجیّه بودنش ندارد که؛ مگر این که بگویید آن تأکید بودنش را بخواهید

بگویید. آن بحث دیگری است که بگویید آقا؛ آنجا چون گفته قاطبه

ج: بله، بله،

س: پس از جهت دیگری فرق نیست بین شان، شما داشتید در جهت دیگری بین شان فرق می گذاشتید

ج: نه، گفتیم که آنجا، ببینید؛ آنجا قید...

س: هر دو لبّی هستند.

ج: نه، حالا یک عرضی می کنم بعداً، حالا چون این یک مشکله ای است که دست ما را می بندد حتی در

«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و خیلی چیزها را اشکال....

س: می شود تمسک به عام در شبهه مصداقیّه خودمان.

ج: آنجا فلذا بعضی ها مثل آقای قمی اینها اشکال شان همین است دیگه، می گویند به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»

نمی شود تأمین اجتماعی درست کرد. چون یعنی عقود صحیح است.

س: از کجا می دانیم این صحیح است؟

ج: یا می‌گوید خُلف وعده نکن! یعنی وعده‌های مشروع و الا وعده غیر مشروع که اصلاً نمی‌گیرد که، آن‌ها مقید است اصلاً؛ یعنی این، «أَوْفُوا بِالْعُقُود» یعنی عقود درست نه عقد باطل.  
س: پس یک تکمله‌ای دارد بعداً.

ج: حالا، بله، حالا یک چیزی عرض می‌کنم می‌گویم آن‌جا ولی هنوز نفس شیء البته راجع به آن هم ...  
این‌جا آقای تبریزی عبارت‌شان را این‌جا من دارم. «لا یبعد ظهور هذا فی الإرشاد إلی نظیر موارد العام الاستغراقی» که افراد است «و موارد العلم بمطلوبیة الفعل بجمیع مراتبه» آن‌جا را می‌گویند «كما يأخذون فی العرف بالكلام المذكور فی نظیر هذه الموارد دون موارد مثل المعجون الذی لا یدرك تمام ما هو معتبرٌ فیهِ فی معالجة الأمراض كما لا یخفی». آن‌جا نمی‌آیند بگویند، می‌گوید آقا؛ مثلاً دکتر گفته این و این و این را قاطی کن، بجوشان بخور، سه‌تایش رفته گیرش نیامده، دوتایش گیرش آمده، می‌گوید خب «ما لا یدرك كله لا یترك كله» او که نمی‌گوید این حرف را، مگر آن‌جاهایی که مثلاً چهارتا پنج‌تای آن گیرش آمده بعد گفته که مثلاً با عسل هم شیرینش کن، معلوم است می‌فهمد که نه، آن برای تلخی‌اش است که اذیت نشود مثلاً.

س: یعنی این اشکال کل‌ذا اجزاءها را هم رد نمی‌کند. بعضش که؟؟

ج: آهان! که مراتب، و آن وقت همان اشکالش چیه در واقع؟ آن وقت در آن شرعیات برای ما چیه؟ تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود.

س: حالا اگر کسی اعراض کرد

ج: اگر کرد هیچی.

س: عیب است اعراض بکند؟

ج: کرد که کرد.

س: از این‌که صلاّه به قربان کل تقیّ است حالا من اگر معذور نیستم

ج: نه، آن صلاّه با همه‌ی اجزاءش

س:؟؟

ج: صلاة با تمام اجزاءش قربان کل تقی، نماز ...، این نکته‌ای که گفتم که چون توی ارتکاز عرف این است، وقتی القاء به عرف می‌شود این جوری می‌فهمد این اضافه مال تسدید الاصول است که...

س: آن ضیق‌تر است پس قرار شد؟؟

ج: بله؟

س: پس فرمودید این ضیق‌تر است دیگه، این خیلی ...، کامل باید احراز بشود که

ج: بله، باید احراز بشود. و انا لنا بالاعراض، مگر یک جا دلیل خاص ...، خب به این دیگه احتیاج نداریم.

مثل در باب صلاة از باب این که لایترک به حال داریم و فلان؛ خب به همان دلیل، به این احتیاج نداریم.

و جواب آخری که این جا هست یکی این است که (نه، جواب آخر نیست) پنجم؛ عدم امکان اخذی که در

روایت قبل می‌گفتیم «ما لا یدرک کله لا یترک کله» نمی‌شود التزام فقهی داد در همه‌ی موارد. مثل حج، مثل

صوم، مثل چی، مثل مثلاً چی، فلذاست که یک اجمالی پیدا می‌کند. یا باید بگوییم نمی‌دانیم و یا هم مثل

قاعده قرعه....

س: یعنی تخصیص اکثر پیدا می‌کند؟

ج: مثل تخصیص اکثر است.

س: یا آن مبنای شیخ انصاری ...

ج: بله، یا آن جوری بگوییم.

آخرین جواب که دیگه همه‌ی آن‌ها را هم بگوییم ضعف سند است. هیچ راهی برای تأسیس این

س: غوائل اللثالی

ج: نداریم. «لا یدرک کله لا یترک کله» نداریم

س: این غوالی اللثالی را قبلاً یک بحثی ...، این غوالی اللثالی است دیگه؟

ج: بله، بله، نه، آخه آن جاهایی که گفته رُوی، بله، اگر اسناد جزمی بدهد یک حرفی است

س: جزمی داده

ج: الان من

س:؟؟قال، ما قال را دیدیم ...

ج: دیدید؟

س: بله

ج: البته ایشان متأخر است و نمی دانم غوالی اللثالی حالا....

س: قبلاً یک تردیدی داشتید؛ یک موقع مفصل بحث کردیم. غوالی اللثالی. این است. می گوید قال، قال علیه

السلام «ما لا یدرک کله لا یترک کله» جلد ۴ صفحه ۵۸

ج: آن وقت عنوانش چیه؟

س: عنوانش هیچی، همین

ج: نه، ما رُوی عن النبی ص است؟

س: الجملة فی احادیث متفرقه؟؟ فیما تقدم؟؟

ج: البته ایشان مال قرن چیه؟ مال کی هست؟

س:؟؟ مفصل بحث می فرمودید می فرمودید که راه دارد

ج: حالا این کلام یک تتمه ای است که ان شاء الله

پایان